



شاعر از صفت «خضراء» به معنی رنگ سبز برای ایامی که به آن چشم امید دارد، نام برده و از آن رنگ نوعی خصب و حاصل خیزی را مراد قرار داده است. اما در مصراع دوم به این نکته اشاره دارد که جهان عرب باید به سمت آن آبادانی و حاصل خیزی حرکت کند و از لفظ «نجیی» خیزش و بیداری عرب را خواستار است

خون سرخ رنگ آورده؛ آن خونی که با جریان یافتن آن ه عرب روح دوباره گرفته و از پراکندگی به اتحاد رسیده است.

### ◀ جان سرخ فدای فردای بهتر

يا أخی يا إبنَ الفدی فیما التّمادی  
وفلسطینّ تنادی و تنادی؟  
ضجّت المعرکةُ الحمراء... فقمّ:  
نلتهبّ، فالنورُ من نارِ الجهادِ  
و دعا داعی الفدی فلنحترقُ  
فی الوغی أو یحترقُ فیها الاعادی

ای برادر من! ای فرزند قربانی! چرا به پا نمی خیزی، در حالی که فلسطین به کزات فرا می خواند؟! آن معرکه سرخ همه‌مه به پا کرد... پس برخیز: تا برافروزم چرا که نور از آتش جهاد است/ و فراخوانده‌ی فدا شدن فراخواند، بنابراین باید در جنگ بسوزیم و یا در آن دشمنان بسوزند. (بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۴۸۸)

شاعر پیوسته از حوادث واقعی اطراف خود تأثیر می پذیرد و به فردایی بهتر چشم امید دارد که انقلاب آن را به وجود می آورد؛ به طوری که وطن خواهان را به جانفشانی تشویق می کند و وظیفه آن‌ها می داند که جان خود را فدای وطن کنند. اگر بیشتر دقت کنیم، می بینیم شاعر با به کارگیری فعل مضارع (تنادی) که دلالت بر استمرار دارد، بر تأکید آن حریص است. خون، رمز فداکاری و جانفشانی است و یا سر آن دارد که شور و حماسه آن نبرد را بیان کند و فدادهی خود و هموطنان خود را به تصویر بکشد؛ که یا در جنگ خواهند سوخت و یا دشمن را به آتش خواهند کشید و با آوردن اسلوب امر «فلنحترق» آن را وظیفه خود و دیگران می داند و ایستادگی را از آنان خواستار است.

### ◀ سبز؛ ثبات، خودآگاهی، انعطاف برای تغییر

بردونی، این رنگ را در ترکیب‌هایی چون: «إخضرار الأودیة»، «دم الخضراء»، «خضرة الصفصاف»، «الجمرات الخضراء»، «إخضرار الشجر»، «إخضرار السهول»، «الطیف الحمر و الخضر»، «خضرة الأنس»، «أحضانه الخضر»، «أصداهه الخضر»، «المیلاد الأخضر»، «إخضرار مواسمی.. دفئی.. مذاقی»، «ایمانا الخضر» و «إخضرارا الحیة» به کار برده است که صفاتی برای دره‌ها، سرزمین یمن، درخت بید، درخت، دشت‌ها، طیف خیال، همدلی، آغوش، سداها، میلاد، موسم، گرما، سلیقه، روزگار شاعری و زندگی آورده

است؛ گویی شاعر در این توصیفات و با این معانی، الهاماتی در زندگی خود می بیند. این‌ها چیزهایی است که شاعر به آن چشم امید دارد و تکامل آن را خواستار است، در ادامه نیز کمبود و تأثیر آن را به مخاطبش یادآور می شود. اگر بخواهیم یک دلالت مشترک در همه این‌ها بیابیم؛ مقاومت و ایستادگی است که عصر شاعر آن را می طلبد.

شاعر در این رنگ شادمانی خود را به نمایش می گذارد؛ چرا که آن را صفت برای مواردی نام می برد که به نوعی به آن‌ها امید دارد و از این رنگ رمز حاصل خیزی را مقصود خود قرار می دهد و به انواع گوناگون از آن استفاده می کند، وی می گوید:

سوف تأتي أيامنا الخضراء لكن  
كئ ترانا نجیوها قبل تأتي

روزگار سبز ما فراخواهد رسید اما می توان پیش از آمدنش آن را نظاره کرد. (بردونی ۲، ۱۹۸۶: ۳۷۰)

شاعر از صفت «خضراء» به معنی رنگ سبز برای ایامی که به آن چشم امید دارد، نام برده و از آن رنگ نوعی خصب و حاصل خیزی را مراد قرار داده است. اما در مصراع دوم به این نکته اشاره دارد که جهان عرب باید به سمت آن آبادانی و حاصل خیزی حرکت کند و از لفظ «نجیی» خیزش و بیداری عرب را خواستار است. هر چند که در مصراع اول به صراحت به آمدن روزهای آبادانی اشاره می کند، اما آن را در گرو آمادگی عرب برای استقبال از آن می داند.

### ◀ زرد؛ بیم و امیدهای شاعر

با بررسی دفترهای شعری بردونی، از رنگ زرد در آن این گونه برداشت می شود که شاعر تقریباً در تمام قصاید خود، کارکرد منفی رنگ زرد را در نظر داشته است و آن چیزی که صفت زرد بر آن عرض می شود را پوچ، بیهوده و خالی تصور می کند. مانند عبارات: «صفرته من الأموات»، «إصفرار الذبول»، «أصفرالعقل»، «الید الصفراء»، «إصفرار الرماد العجوز»، «جو الخریف الأصفر العاصف»، «وجیهما صفرة»، «صفرة الغصون الخلیعة»، «إصفرار التوابیت»، «إصفرار القوافی»، «حماسة صفراء»، «صفر الغمام»، «العشایا الصفر»، «الأسامی الصفر تصرخ فی خفوف» و گاهی با فعل مضارع مثل: «یصفر الوجوم».

و بَعْدَ عِشرینِ إحتمالاً، بَدَتْ  
ولادةً مكرورةً زائفةً  
حماسةً صفراءَ معروفةً  
أنشودةً مسلوثةً واجفةً

